



سخن حقی که از آن اراده باطل شده چیست؟! / اشتباه خوارج چه بود

امام علی(ع) هنگامی که شنید خوارج می گویند: «لا حکم الا لله: فرمانی جز فرمان خدا نیست.» فرمود: سخن حقی است که از آن اراده باطل شده! آری درست است فرمانی جز فرمان خدا نیست ولی اینها می گویند: زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیازمندند.

خبرگزاری مهر - امام علی(ع) هنگامی که شنید خوارج می گویند: «لا حکم الا لله: فرمانی جز فرمان خدا نیست.» فرمود: سخن حقی است که از آن اراده باطل شده! آری درست است فرمانی جز فرمان خدا نیست ولی اینها می گویند: زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیازمندند.

امام علی(ع) هنگامی که شنید خوارج می گویند: «لا حکم الا لله: فرمانی جز فرمان خدا نیست.» فرمود: سخن حقی است که از آن اراده باطل شده! آری درست است فرمانی جز فرمان خدا نیست ولی اینها می گویند: زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیازمندند خواه نیکوکار باشد یا بدکار تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول و کافران هم بهره مند شوند و مردم در دوران حکومت او، زندگی را طی کنند و به وسیله او اموال بیت المال جمع آوری گردد و به کمک او با دشمنان مبارزه شود، جاده ها امن و امان، حق ضعیفان از نیرومندان گرفته شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، مردم در امان باشند!

در روایت دیگر آمده است، امام(ع) چون سخن خوارج را شنید که می گفتند: فرمانی جز فرمان خدا نیست فرمود: منتظر حکم خدا درباره شما هستم! و نیز فرمود: اما در زمان حکومت پاکان، پرهیزکاران به خوبی انجام وظیفه می کنند، ولی در حکومت بدکاران، ناپاکان، از آن بهره مند می شوند تا مدتتش سر آید و مرگش فرا رسد!

این سخن امام(ع) گویا اشاره به این است که زندگی اجتماعی بدون حکومت ممکن نیست و حکومت بدون زمامدار و رئیس معنی ندارد، اگر مردم حکومت صالحی تشکیل بدهند اجتماع خود را از جمیع جهات به پیش برده اند و اگر چنین نکنند شخصی فاجر و بدکار بر آنها مسلط می گردد، زیرا جامعه سرانجام بدون حکومت باقی نخواهد ماند.

خوارج چه گروهی بودند؟

داستان شکل گیری خوارج به این قرار است که در جنگ صفین هنگامی که سپاهیان معاویه به نیرنگی که عمرو عاص طراحی کرده بود، دست زدند و قرآن بر سر نیزه ها بستند و شعار حکمیت قرآن و فریادهای مهر آفرین دیگر سر دادند، گروهی از سپاهیان امام علی(ع) آن حضرت را با تهدید به قتل مجبور به پذیرش حکمیت کردند.

در تعیین حکم نیز آن حضرت را مجبور به قبول حکمیت ابوموسی اشعری نمودند، هرچه حضرت فرمود: معاویه عمرو عاص را حکم قرار می دهد، و ابوموسی از عهده نیرنگ های عمرو بر نمی آید، اینک که تصمیم به حکمیت گرفته اید، ابن عباس را برگزینید، لیکن نپذیرفتند و بر انتخاب ابوموسی اصرار ورزیدند.

در طی جلساتی که این دو حکم (ابوموسی و عمرو عاص) داشتند، عمرو عاص به ابوموسی گفت: مشکلات امت اسلام مربوط به علی و معاویه است، اگر من و تو این دو تن را از خلافت خلع کنیم مردم شخص دیگری را به عنوان خلیفه انتخاب می کنند و اختلاف برطرف میشود!

ابوموسی نظر عمرو عاص را پذیرفت و قرار شد در روز موعود در مجلسی که سران دو سپاه و بزرگان کشوری جمعند، دو حکم رأی خود را اعلام نمایند. روز موعود فرا رسید و هر دو در آن مجلس حاضر شدند، همه مردم منتظر اعلام رأی دو حکمند، عمرو عاص به ابوموسی گفت: اول تو بر بالای منبر برو و رأی توافق شده را اظهار کن، زیرا تو صحابی پیامبر هستی و من به جهت احترام بر تو مقدم نمی شوم!

ابن عباس در آن مجلس حاضر بود به ابوموسی گفت: تو ابتدا به سخن مکن و بر منبر مرو! بگذار اول عمرو بر منبر برود و سخن بگوید، ولی ابوموسی به جهت ساده لوحی نپذیرفت و فریب عمرو عاص را خورد و بر بالای منبر رفت و گفت: من در توافقی که با عمرو نمودیم تصمیم گرفتیم علی و معاویه را از خلافت خلع کنیم و من مانند این انگشت که از دست بیرون می آورم علی و معاویه را از خلافت خلع می نمایم!

عمرو عاص بلافاصله بر فراز منبر رفت و گفت: رأی ابوموسی را شنیدید، من نیز علی را از خلافت خلع می کنم ولی مانند این انگشتر که در دست می نمایم معاویه را به خلافت منصوب می کنم! ابو موسی فریاد زد تو مکر و حيله نمودی و او را ناسزا گفت، ولی کار از کار گذشته بود.

ماجرای حکمیت

گروهی که امیرالمؤمنین(ع) را مجبور به قبول حکمیت و همچنین تعیین ابوموسی کرده بودند، چون به نیرنگ معاویه و عمرو عاص پی بردند، ناراحت به حضور امیرالمؤمنین آمدند و اظهار داشتند: که ما اشتباه کردیم و گناه کردیم و به درگاه خدا توبه می کنیم، ای علی تو هم با پذیرفتن حکمیت گناه کرده ای! باید تو هم از گناه خود توبه کنی! حضرت فرمود: من که با حکمیت موافق نبودم، شما اصرار بر قبول آن داشتید و مرا نیز به پذیرفتن آن مجبور ساختید، ولی اصل «حکمیت« خلاف و گناه نیست، بلکه این دو حکم گناه کرده اند و برخلاف کتاب خدا، نظر داده اند.

گروهی از این افراد که در همان روز انعقاد پیمان، از کرده خود پشیمان شده بودند، با همراهی برخی دیگر از سپاهیان امام علی(ع) شعار «لا حکم الا لله« سر دادند و حکم قرار دادن افراد را موجب کفر شمردند. آنان می گفتند: ما از لغزش خود برگشتیم و توبه کردیم. و از امام علی(ع) هم می خواستند که باز گردد و توبه کند.

خوارج نمی گفتند خطای ما در این بود که تسلیم نیرنگ معاویه و عمرو عاص شدیم و جنگ را متوقف کردیم و هم نمی گفتند که پس از قرار حکمیت، در انتخاب داور خطا کردیم که ابوموسی را حریف عمرو عاص قرار دادیم، بلکه می گفتند اینکه دو نفر انسان را در دین خدا حکم و داور قرار دادیم خلاف شرع و کفر بود، حاکم منحصر خداست و نه انسانها. آمدند پیش امام علی(ع) که نفهمیدیم و تن به حکمیت دادیم، هم تو کافر گشتی و هم ما، ما توبه کردیم تو هم توبه کن. مصیبت تجدید و مضاعف شد.

علی گفت توبه به هر حال خوب است «استغفر الله من کل ذنب« ما همواره از هر گناهی استغفار می کنیم. گفتند: این کافی نیست بلکه باید اعتراف کنی که حکمیت، گناه بوده و از این گناه توبه کنی. گفت آخر من مسئله تحکیم را به وجود نیاوردم، خودتان به وجود آوردید و نتیجه اش را نیز دیدید و از طرفی دیگر چیزی که در اسلام مشروع است چگونه آنرا گناه قلمداد کنم و گناهی که مرتکب نشده ام، به آن اعتراف کنم.

حضرت راضی به پیمان شکنی نشد و سرسختانه در برابر خواسته آنها ایستاد و در نتیجه آنان از اطاعت علی(ع) خارج شدند و مسأله حکمیت را گمراهی شمردند و از امام علی(ع) بیزاری جستند. این گروه در تاریخ بنام خوارج یا محکمه شهرت یافتند. ریشه تفکر را باید در جای خود بررسی کرد. رسول خدا(ص) از سالها پیش پیدایش این گروه را پیش گویی کرده بود و آنان را «مارقین« نام نهاده بود.

سرانجام خوارج

پس از بازگشت حضرت علی(ع) از صفین، آنان از سپاه آن حضرت جدا شدند و در حروراء و نخيله اردو زدند. جنگ نهروان برای سرکوب این گروه بر پا شد. با اینکه سران و بسیاری از حامیان آنها در نهروان از بین رفتند، باقی مانده آنان مکتب مستقلی تأسیس کردند و بدین سان اندیشه خوارج در میان مسلمانان باقی ماند.

آنان همواره برای حکومتها دردسر ساز بودند و به ویژه در دوران بنی امیه قدرت بسیار پیدا کردند و به دو دسته تقسیم شدند: گروهی در عراق و فارس و کرمان تسلط یافتند و گروهی در جزیره العرب، ولی در دوران بنی عباس رو به سستی نهادند و همه گروه های آنان به مرور زمان منقرض شدند.

گروه های منشعب شده از آنان عبارتند از: ازارقه، نجدات، بیهسیه، عجارده، ثعالبه، اباضیه و صفریه. امروز تنها گروهی از اباضیه باقی مانده اند. آنان از معتزلین به شمار می روند و در برخی مناطق، از جمله عمان، الجزایر و کشورهای حوزه خلیج فارس حضور دارند.